

بالتخفيف

ناصر بن امان جامع من

رسول قال خرج البصير من

غلامان كانا من اهلنا احدنا

احسن بن علي بن ابي طالب

وما يظن ان ابيك ليعلم

سبلنا فان نحن بنو ابيك

سبلنا فان نحن بنو ابيك

عزایش را بر پا میکنند و بر او میگویند و من در بقیع که مردم چرا بعد از حسین علیه السلام شادی میکنند
و خندانند و بنامند و مجالس عیش و پریشانی در پیش او داشته اند و مرثیه او را نغمه میدانند بلکه کسی او را
نشناخته مگر کسی بنامد در مرثیه او بنده و الا که احدی است که انام که مظهر صفات الهی است بشناسد
و در حدیث هست که حسین علیه السلام روزی داخل شد بر جد بزرگوار و در نزد آنحضرت بود ابی بن کعب
حضرت با او فرمودند مرحبا بک از بن السماوات و الارض خوش آمد ای بنده آسمانها و زمینها این
کعب گفت ای بنده از تو کسی بنام آسمانها و زمینها بشناسد حضرت فرمود ای بن کعب آتدی بعینه بالحق
یبتا ان الحسن بن علی و السماوات اعظم فاهو فی الارض بخدا شک مراد آنست که فرستاده که
حسین علیه السلام در آسمانها عظیم تر است از آنچه در زمین است و در جانب عرش الهی اسم او نوشته
که ابن الحسن مصباح الهدى و یفتقر الفناء و حسین علیه السلام چراغ هدایت و کسی بخواند این
پس آنحضرت دست او را گرفتند و فرمودند ایها الناس اینست حسین بن علی شناسید او را یا نه
نگردد او را تفصیل دهید بخدا قسم که جفا و افضل است از جد بزرگوار بن یعقوب حسین جدش در
و پدر و مادر و جد و برادرش در بهشت اند و دوستانشان در دوزخ است او در بهشتند
انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سپید خورشید بود آنحضرت بجهت نماز او حاضر شد بعد از نماز
ابو هریره را که هر جا که آنحضرت پامسد است او خالداً موضع را بر میداشت و بر روی خود میمالید حضرت با او
فرمودند که چرا چنین میکنی ای ابو هریره او عرض کرد عقیق این رسول الله مراد از گذاردن بکار خود فوالله
حکم الناس مثل ما اعلم من فضائل محمد و علی احدایکم فضلا عن اعدائهم بخدا قسم که اگر در دنیا
فضایل بود مثل آنچه من میدانم هر این بود از برده ها بنامند چه جای دو شهرای خود خود با این رسول
لهی در گوش خود شنیدم از جد بزرگوار آن مکرر که بر منبر خود میفرمودند ان هذا ولدی الحسن
سید شباب اهل الجنة و آن سهوت مذبحها ظاهرا مظلوما این عزیزندم حسین سید جوانان جهشت
است زود باشد که او را در حج کنند با لب تشنه و جامه مظلوم بوده باشد ای نیکو حرمند استند او
و نیکو چشمها خود جادند او را کاش بعد از آنکه چشم داد و دیدنش مانند برهنه بر سر پیش نیاید
و کاش حال که رود و شش سوار نگردد سرش را بر نیزه نمیکردند و شمشیر بر دوش نمیدادند کاش که بر
نمیداشتند حرمش را بر نیزه نمیکردند کاش حال که دست او را از امانتش برداشته بودند و دستش را قطع نمیکردند
کاش بعد از آنکه از بارش کشیدند یاد در میدان خار و شمشیر نمیکشیدند کاش بعد از آنکه بختش را از
سینه برود کردند عدل و شاد و در دل نمیکشیدند اگر عدل و شاد و در دل نمیکشیدند کاش و شش خود کرد

ملعونان فارس است و در حدیث است که حسین علیه السلام را در کربلا
کعب گفت ای بنده از تو کسی بنام آسمانها و زمینها بشناسد حضرت فرمود ای بن کعب آتدی بعینه بالحق
یبتا ان الحسن بن علی و السماوات اعظم فاهو فی الارض بخدا شک مراد آنست که فرستاده که
حسین علیه السلام در آسمانها عظیم تر است از آنچه در زمین است و در جانب عرش الهی اسم او نوشته
که ابن الحسن مصباح الهدى و یفتقر الفناء و حسین علیه السلام چراغ هدایت و کسی بخواند این
پس آنحضرت دست او را گرفتند و فرمودند ایها الناس اینست حسین بن علی شناسید او را یا نه
نگردد او را تفصیل دهید دهید بخدا قسم که جفا و افضل است از جد بزرگوار بن یعقوب حسین جدش در
و پدر و مادر و جد و برادرش در بهشت اند و دوستانشان در دوزخ است او در بهشتند
انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سپید خورشید بود آنحضرت بجهت نماز او حاضر شد بعد از نماز
ابو هریره را که هر جا که آنحضرت پامسد است او خالداً موضع را بر میداشت و بر روی خود میمالید حضرت با او
فرمودند که چرا چنین میکنی ای ابو هریره او عرض کرد عقیق این رسول الله مراد از گذاردن بکار خود فوالله
حکم الناس مثل ما اعلم من فضائل محمد و علی احدایکم فضلا عن اعدائهم بخدا قسم که اگر در دنیا
فضایل بود مثل آنچه من میدانم هر این بود از برده ها بنامند چه جای دو شهرای خود خود با این رسول
لهی در گوش خود شنیدم از جد بزرگوار آن مکرر که بر منبر خود میفرمودند ان هذا ولدی الحسن
سید شباب اهل الجنة و آن سهوت مذبحها ظاهرا مظلوما این عزیزندم حسین سید جوانان جهشت
است زود باشد که او را در حج کنند با لب تشنه و جامه مظلوم بوده باشد ای نیکو حرمند استند او
و نیکو چشمها خود جادند او را کاش بعد از آنکه چشم داد و دیدنش مانند برهنه بر سر پیش نیاید
و کاش حال که رود و شش سوار نگردد سرش را بر نیزه نمیکردند و شمشیر بر دوش نمیدادند کاش که بر
نمیداشتند حرمش را بر نیزه نمیکردند کاش حال که دست او را از امانتش برداشته بودند و دستش را قطع نمیکردند
کاش بعد از آنکه از بارش کشیدند یاد در میدان خار و شمشیر نمیکشیدند کاش بعد از آنکه بختش را از
سینه برود کردند عدل و شاد و در دل نمیکشیدند اگر عدل و شاد و در دل نمیکشیدند کاش و شش خود کرد

رسول الله مراد از گذاردن بکار خود فوالله حکم الناس مثل ما اعلم من فضائل محمد و علی احدایکم فضلا عن اعدائهم بخدا قسم که اگر در دنیا فضایل بود مثل آنچه من میدانم هر این بود از برده ها بنامند چه جای دو شهرای خود خود با این رسول

مقتل

عقیده بر سنانا الاست... حقیقتا این است که... حقیقتا این است که... حقیقتا این است که...

اینجا طهارت و اساکت کن مگر نمیدانی که کوچه او را از او پیدا شد پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش... کشف القبر علی علیه نقل میکند از ام سلمه رضی که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیابان...

و در صحنه فی الجمله و یکی عیون... حقیقتا این است که... حقیقتا این است که... حقیقتا این است که...

حقیقتا این است که... حقیقتا این است که... حقیقتا این است که...

اینست که در وقت نماز اگر کسی را چیزی یاد آید که در آن وقت واجب است که آن را بخواند یا بگوید یا بکند یا در آن وقت واجب است که آن را نخواند یا نگوید یا نکند باید آن را در آن وقت انجام دهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد

خواهد بود بقتل آن خدا عذر و ایستاد و بعضی یکی از دو فرزند آن شود از روی غلظت میکنند
 و او را برهنه میکنند و خبر بر او میزنند امت تو حضرت فرمودند ان الله قد اتانا الله بالحيون لتسلم
 کردم امر ترا پس نداد سب که ما تا فرزندان دیگر او را امت بطلبند او را بسوختیم تا بقتل او صبر
 و بقتل او و کذب و من معه من اهله نبيهم ثم يسلبون حرمه پس او را میکشند و اولاد او را میکشند
 و هر که از اهل بیت می باشد با او میباشند میکشند پس حرم او را برهنه میکنند استغاثت من
 میجوید و لکن عفت شد است که او و اهل بیت و کشته شوند شهادت تحت بر جمع اهل عالم باشد پس
 اسماها و زینها بر او خواهد کرد گیت از روی جنح ملائکه بر او میگردند حدیث طولانی است پس نداد
 انما شد عزم من امتحانات غیر صلی الله علیه و آله عظیم بود لکن هیچیک مثل امتحانات آخر نبود زیرا که
 هرگز ندیدیم بر کسی که آن حضرت بجهت کرسکی و فقر و فاقه بلکه بجهت تکلیف قوم جماعتان بگردید
 اگر هر وقت یاد میکرد مظلومی اهل بیتش را یا خیار اشک از دیدن میریخت و هر وقت یاد میکرد فرزند
 تیر بر سینه اش میزدند و بر زمین میمالد از دیدن اجتناب سبلا تلفت تا صفا از خشار مبارک کنش پس
 میریخت و هر زمان که یاد میکرد که سر فرزندش را بر سر زمین میکنند از برای شرم و بیزاری و اضطراب
 میکردند سید ابی سافت بر زمین فرزندش بر ریخت بر قیو و به کسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 در این کرده است که چون سید الشهداء علیه السلام را کودکی بر زخمش رسول الله علیه و آله میآمد
 حضرت میریخت بر سر او و میفرمود اعلی او را از برای من نگهدار پس او را میکشند ز برنگو او را میسوزد میکشند
 و روی آن حضرت عرض کرد ای پسر چرا کردی میکی فرزند کشته ای که قاتل او فریغ سیوف آغلا و ای نور
 دید چگونه کرده نکند و حال آنکه میوسم محل شمشیر دشمنان بر عرض کرد و آنا اقتل مکر من کشته میسونم فرمود
 بلی و الله تقتل و بقتل ابوک و خولک بمن قسم تو کشته میشوی یا کشته میشوی و برادرت کشته
 میشوی گفت ای پسرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی ای پسر بد عرض کرد پس که مادر از بارت
 خواهد کرد فرمود ز بارت میکشد تو را و پد تو را و برادر تو را مگر صدیقان از امت من از روی قتل و کشته
 شد او بر آن حضرت گران بویا اگر میبوی و فرزندش را در میا خال و خون اغشته میداد چه بر روی
 میداد چه نیکو میکرد بد میبوی چه الله نور رسول الله میبوی بعد صد ائمه علیه السلام اگر غیر خدا
 ز یاد بود بجد قسم که از روزگار و عزای خود فراموشی و بجهت فرزندش تعزیه میکردند از سوی الله
 تو عابدهم و هم ما بنی فتنه و سب کاش بود بار رسول الله میداد یکایک از بعضی کشته و چون اغشته
 کرد دارد و بعضی را با سیر کرمها کرده اند من ریض و جمع الظل من غاطس لیس انیست المردی بار رسول الله

اینست که در وقت نماز اگر کسی را چیزی یاد آید که در آن وقت واجب است که آن را بخواند یا بگوید یا بکند یا در آن وقت واجب است که آن را نخواند یا نگوید یا نکند باید آن را در آن وقت انجام دهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد

اینست که در وقت نماز اگر کسی را چیزی یاد آید که در آن وقت واجب است که آن را بخواند یا بگوید یا بکند یا در آن وقت واجب است که آن را نخواند یا نگوید یا نکند باید آن را در آن وقت انجام دهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد و اگر در آن وقت انجام ندهد در وقت دیگر آن را انجام ندهد

و فرمود با حسین **اِنَّ اللهَ قد شاءَ ان يربط مقلوبكم على ايدي مائة مئذنة** سببک بید مائة مئذنة
 من فمائك يا حسين **تعد بر اهل بیت است که تو کشته شوی و در خون خود بنیاطی و در پشت بخت خود**
 شود و با بدن مان و حرمت می شود و بر شران بر هند سوار شوند و **انا و الله صابر حتى يحكم الله**
يامر به و هو خير الحاكمين **خدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای و الله صبر کرد تا اینکه**
 اهل بیتش را کشتند و نهاده از سپید زخم بر بدنش زدند و **اخو الامر بالحب خشك** جگر فستق
 سرش را از پشت کردن جدا کردند **ابا جرجا** بیه صارا التراب شفا من ذابله **بی جرجا** آنکست
 بیکجا **ابجر و جی** که از شرافت خدا زمین را شفای رده ها و مرهم زخمها گردانید **الاطیبی** و در آنی که
 در دهانت بود **ایامر** همی بجهت زخمهاست بنود **لقد رموت** مهرا ما حد منصلها **یوم الشعار** و
شلت کف و لیمیکا **بزه** بر بدن شریف زدند که هر یکگان **ان** بر بدن شریف می نشست خدا قطع
 دست را که آن بر هزار استخوانها را خفت **ایاطیبی** عوالی کتبا کبریت **لا بارک الله فیها** کف بر دمیکا ای
 کشته بطین بزها کاش شکسته شد **بود** بزهای ایشان بلکه کاش چوبها من خالی نشد بود که بان بزها
 و برهنگو ناز نیت زنت و **قبل الموات** و **قبل الغامین** طما **عجبت** منها ظبا ما اکف **تد** میکا و ای بران
 بتها که بر بدن نازکت فرود آمد و ای **برکات** بنکه شمشیر بر بدن نوزدند تا حمل کردند **سوا** ایشان
 میکم که چگونه بزیان بر نند **تسبید** باروح احمد **باربعان** مهتره **لطف** علیک **سموم** از بر نند **بکا**
 ابرو چانه طلب احمد بخار و روح روان چند کار **ناسف** و **انده** بر بدن شریف که بر زمین افتاد **بادها**
سموم بران بدن میوزید **بعدا** حسین **ایامه** الفرائد **فلا** جری **سوا** یک **لا** رافت **سایف** کا ای لب
 فرات **بعدا** از شهدا **حسین** علیه السلام **بالد** شنه خشک شوی **سوا** فی **وانه** ارن **جار** نشو و کانه که
 نور امها شامند و بر نشکی او **ناسف** بنجورند **بر** ایشان **کوار** میاد **طیب** الشوفی **قلی** جری **ازا** ذکر **بند**
علی **لذ** نادر **بکا** **ظوف** **حولک** **فی** **ارض** **الظوف** **وقد** **بخت** **حوظا** **الایام** **بنیک** **بکا** **بهمان** **مبارک** **و**
مراه **کاه** **باد** **سبکم** **دخرا** **ایر** **المومنین** **علیه** **اسلم** **که** **بد** **ور** **بدن** **شریف** **صک** **کرد** **بد** **و** **بیمان** **نود** **و** **او** **و** **اگر**
بودند **و** **بر** **نویس** **کر** **بند** **و** **او** **را** **بخواند** **و** **نار** **عطر** **الاطفال** **بجر** **قها** **و** **دمعها** **کاد** **بر** **و** **بها** **و**
بر **ویکا** **کاه** **نشکی** **ان** **کودکان** **دل** **ان** **مادر** **بیمان** **ز** **امسوز** **انند** **و** **بان** **جهه** **اشک** **ز** **د** **بد** **میر** **بند** **که**
باشک **چشم** **خود** **نزد** **بان** **بود** **که** **نور** **او** **خود** **را** **سپرای** **نماید** **و** **ناره** **بشعب** **الدبیل** **العنبر** **الی** **نحو** **انجم**
از **اصاحت** **دزار** **بکا** **و** **کاهی** **دمن** **کشان** **بجانب** **جهه** **اردان** **میشد** **هر** **کاه** **فر** **یاد** **و** **فما** **بیمان** **و** **بیکار** **از** **بشند**
و **ناره** **شد** **ب** **لاخوان** **از** **دصر** **عوا** **و** **اسوک** **بالروح** **از** **عز** **ن** **موا** **سوکا** **و** **کاه** **بر** **اردان** **کشته** **خود** **عباس**

و فرمود با حسین **اِنَّ اللهَ قد شاءَ ان يربط مقلوبكم على ايدي مائة مئذنة** سببک بید مائة مئذنة
 من فمائك يا حسين **تعد بر اهل بیت است که تو کشته شوی و در خون خود بنیاطی و در پشت بخت خود**
 شود و با بدن مان و حرمت می شود و بر شران بر هند سوار شوند و **انا و الله صابر حتى يحكم الله**
يامر به و هو خير الحاكمين **خدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای و الله صبر کرد تا اینکه**
 اهل بیتش را کشتند و نهاده از سپید زخم بر بدنش زدند و **اخو الامر بالحب خشك** جگر فستق
 سرش را از پشت کردن جدا کردند **ابا جرجا** بیه صارا التراب شفا من ذابله **بی جرجا** آنکست
 بیکجا **ابجر و جی** که از شرافت خدا زمین را شفای رده ها و مرهم زخمها گردانید **الاطیبی** و در آنی که
 در دهانت بود **ایامر** همی بجهت زخمهاست بنود **لقد رموت** مهرا ما حد منصلها **یوم الشعار** و
شلت کف و لیمیکا **بزه** بر بدن شریف زدند که هر یکگان **ان** بر بدن شریف می نشست خدا قطع
 دست را که آن بر هزار استخوانها را خفت **ایاطیبی** عوالی کتبا کبریت **لا بارک الله فیها** کف بر دمیکا ای
 کشته بطین بزها کاش شکسته شد **بود** بزهای ایشان بلکه کاش چوبها من خالی نشد بود که بان بزها
 و برهنگو ناز نیت زنت و **قبل الموات** و **قبل الغامین** طما **عجبت** منها ظبا ما اکف **تد** میکا و ای بران
 بتها که بر بدن نازکت فرود آمد و ای **برکات** بنکه شمشیر بر بدن نوزدند تا حمل کردند **سوا** ایشان
 میکم که چگونه بزیان بر نند **تسبید** باروح احمد **باربعان** مهتره **لطف** علیک **سموم** از بر نند **بکا**
 ابرو چانه طلب احمد بخار و روح روان چند کار **ناسف** و **انده** بر بدن شریف که بر زمین افتاد **بادها**
سموم بران بدن میوزید **بعدا** حسین **ایامه** الفرائد **فلا** جری **سوا** یک **لا** رافت **سایف** کا ای لب
 فرات **بعدا** از شهدا **حسین** علیه السلام **بالد** شنه خشک شوی **سوا** فی **وانه** ارن **جار** نشو و کانه که
 نور امها شامند و بر نشکی او **ناسف** بنجورند **بر** ایشان **کوار** میاد **طیب** الشوفی **قلی** جری **ازا** ذکر **بند**
علی **لذ** نادر **بکا** **ظوف** **حولک** **فی** **ارض** **الظوف** **وقد** **بخت** **حوظا** **الایام** **بنیک** **بکا** **بهمان** **مبارک** **و**
مراه **کاه** **باد** **سبکم** **دخرا** **ایر** **المومنین** **علیه** **اسلم** **که** **بد** **ور** **بدن** **شریف** **صک** **کرد** **بد** **و** **بیمان** **نود** **و** **او** **و** **اگر**
بودند **و** **بر** **نویس** **کر** **بند** **و** **او** **را** **بخواند** **و** **نار** **عطر** **الاطفال** **بجر** **قها** **و** **دمعها** **کاد** **بر** **و** **بها** **و**
بر **ویکا** **کاه** **نشکی** **ان** **کودکان** **دل** **ان** **مادر** **بیمان** **ز** **امسوز** **انند** **و** **بان** **جهه** **اشک** **ز** **د** **بد** **میر** **بند** **که**
باشک **چشم** **خود** **نزد** **بان** **بود** **که** **نور** **او** **خود** **را** **سپرای** **نماید** **و** **ناره** **بشعب** **الدبیل** **العنبر** **الی** **نحو** **انجم**
از **اصاحت** **دزار** **بکا** **و** **کاهی** **دمن** **کشان** **بجانب** **جهه** **اردان** **میشد** **هر** **کاه** **فر** **یاد** **و** **فما** **بیمان** **و** **بیکار** **از** **بشند**
و **ناره** **شد** **ب** **لاخوان** **از** **دصر** **عوا** **و** **اسوک** **بالروح** **از** **عز** **ن** **موا** **سوکا** **و** **کاه** **بر** **اردان** **کشته** **خود** **عباس**

و فرمود با حسین **اِنَّ اللهَ قد شاءَ ان يربط مقلوبكم على ايدي مائة مئذنة** سببک بید مائة مئذنة
 من فمائك يا حسين **تعد بر اهل بیت است که تو کشته شوی و در خون خود بنیاطی و در پشت بخت خود**
 شود و با بدن مان و حرمت می شود و بر شران بر هند سوار شوند و **انا و الله صابر حتى يحكم الله**
يامر به و هو خير الحاكمين **خدا قسم که صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای و الله صبر کرد تا اینکه**
 اهل بیتش را کشتند و نهاده از سپید زخم بر بدنش زدند و **اخو الامر بالحب خشك** جگر فستق
 سرش را از پشت کردن جدا کردند **ابا جرجا** بیه صارا التراب شفا من ذابله **بی جرجا** آنکست
 بیکجا **ابجر و جی** که از شرافت خدا زمین را شفای رده ها و مرهم زخمها گردانید **الاطیبی** و در آنی که
 در دهانت بود **ایامر** همی بجهت زخمهاست بنود **لقد رموت** مهرا ما حد منصلها **یوم الشعار** و
شلت کف و لیمیکا **بزه** بر بدن شریف زدند که هر یکگان **ان** بر بدن شریف می نشست خدا قطع
 دست را که آن بر هزار استخوانها را خفت **ایاطیبی** عوالی کتبا کبریت **لا بارک الله فیها** کف بر دمیکا ای
 کشته بطین بزها کاش شکسته شد **بود** بزهای ایشان بلکه کاش چوبها من خالی نشد بود که بان بزها
 و برهنگو ناز نیت زنت و **قبل الموات** و **قبل الغامین** طما **عجبت** منها ظبا ما اکف **تد** میکا و ای بران
 بتها که بر بدن نازکت فرود آمد و ای **برکات** بنکه شمشیر بر بدن نوزدند تا حمل کردند **سوا** ایشان
 میکم که چگونه بزیان بر نند **تسبید** باروح احمد **باربعان** مهتره **لطف** علیک **سموم** از بر نند **بکا**
 ابرو چانه طلب احمد بخار و روح روان چند کار **ناسف** و **انده** بر بدن شریف که بر زمین افتاد **بادها**
سموم بران بدن میوزید **بعدا** حسین **ایامه** الفرائد **فلا** جری **سوا** یک **لا** رافت **سایف** کا ای لب
 فرات **بعدا** از شهدا **حسین** علیه السلام **بالد** شنه خشک شوی **سوا** فی **وانه** ارن **جار** نشو و کانه که
 نور امها شامند و بر نشکی او **ناسف** بنجورند **بر** ایشان **کوار** میاد **طیب** الشوفی **قلی** جری **ازا** ذکر **بند**
علی **لذ** نادر **بکا** **ظوف** **حولک** **فی** **ارض** **الظوف** **وقد** **بخت** **حوظا** **الایام** **بنیک** **بکا** **بهمان** **مبارک** **و**
مراه **کاه** **باد** **سبکم** **دخرا** **ایر** **المومنین** **علیه** **اسلم** **که** **بد** **ور** **بدن** **شریف** **صک** **کرد** **بد** **و** **بیمان** **نود** **و** **او** **و** **اگر**
بودند **و** **بر** **نویس** **کر** **بند** **و** **او** **را** **بخواند** **و** **نار** **عطر** **الاطفال** **بجر** **قها** **و** **دمعها** **کاد** **بر** **و** **بها** **و**
بر **ویکا** **کاه** **نشکی** **ان** **کودکان** **دل** **ان** **مادر** **بیمان** **ز** **امسوز** **انند** **و** **بان** **جهه** **اشک** **ز** **د** **بد** **میر** **بند** **که**
باشک **چشم** **خود** **نزد** **بان** **بود** **که** **نور** **او** **خود** **را** **سپرای** **نماید** **و** **ناره** **بشعب** **الدبیل** **العنبر** **الی** **نحو** **انجم**
از **اصاحت** **دزار** **بکا** **و** **کاهی** **دمن** **کشان** **بجانب** **جهه** **اردان** **میشد** **هر** **کاه** **فر** **یاد** **و** **فما** **بیمان** **و** **بیکار** **از** **بشند**
و **ناره** **شد** **ب** **لاخوان** **از** **دصر** **عوا** **و** **اسوک** **بالروح** **از** **عز** **ن** **موا** **سوکا** **و** **کاه** **بر** **اردان** **کشته** **خود** **عباس**

خبر

ابن عباس قال لما صعد

راس خادج حج جبارض المأخر

فقال حسب الله اني انا النبيما

فقال مع الاديبن فقال لنا

اسم ما و ان بعلمها ثم كرمه

و بان لعنله فقال لي ليلتالنت

سعدت الارس بنبر الى طابع الفضا

و كان اخوانا و سئل الذين يملوا

اي منقلب يظن انهم من

دنيا كدق ارضهم من حيث هو

بملا الملا كذ قال ابو حفص ظا

اصحاب من زاد عليه فالتس

و زاد يدند و از اين غريب تو صبر كردن خواران و در خزان و فغانش بود كه با وجود مردم فزون عصمت
 مشاهده اين مصيبت نكردند و بد بد خود اين وقايع را در بدن و لباسهاي خشك و اورا بچشمي خود
 در بدن نداده چون بدن بخون غلظت داشت را در بدن و سر بر بدن اش در بدن طبعي از نيب و ايشام حوفا
 قد اوزن من خدرها و خباثتها و غدت ننادي و هي حشري ناكل و انحرز من مثل عمل اعضائها
 البصر و ناسف بر زيب خواتون در مالتك از چمن برون آمدن بود و پنهان و طفلان دور او را كو
 بودند و با حسرت و اندوه و حزن با نفوم نالمكرد با نفوم ما ذنب الصغار لثروا يوم الصغار و نعلوا
 ياد آنها ايقوم ابا اين كو كان بركاه كره اندك ايشان را خوار كرده ايد و ايشان را علاوه از ارميكند
 با و نكلم لم يثوب غل صد و يوم قتل الوالي اليوم من كبرائها و اي بر شما ابا سهاي شام خالي نشد
 كبر و كافي شد شمارا از كشتن مردان و بزرگان ما كه دستا ز كو كان ما بر مي بندد و نفع طورا
 بالوصية و تارة بما جرى شكوا الي امرائها كما هي شكاب لرايد بديز كو او مي كود و كاهي ببادش فاطه
 زهره و بادل پر درد و با چشم پر حسرت مي گفت با ام قومي من و ايه و شاهيد اسرا في اشرار ذل
 عدالتها ايجاد بر خيز و از بيز زلي و اسيرانند ابر من كه در دام هاي كود شمشاد و صند هاي ذلت
 مخالفان مي باشند قد هتدوها بالهدى كانها شر اليبس من امرائها ايجاد ايشان را در ويند و نچ
 كرده اند مانند بنلكان دليل كه از قاي خود كرهه باشند با ضبعه اللذبا و صبر اهلها بقد
 الحزن و مالف يقناها دنيا و اهل دنيا را هلاك كردند بعد از كشتن حسين عليه السلام و بعد از
 باور سب از ظلم كردن زمين محنت خيز او كردند اخي زيديذ و الحنا و ابن ارقا و في و كره بالعزيز من
 امرائها و ابن رسول علي الامور مر ملكا يد ما يملكه على يوفاتها بزيد پسر ابي ادرود و در وقت
 عزت و پادشاهي مي باشد و فرزندان پسر عبيد الله طاهر را بر روی بگهاي پايان در ميان خاك و خون
 انداختند و دنياه اليميني صورها و حصورها صرقت بعينها و بنات الحمد في السبا بين الورك
 قد اوزن من خدرها و خباثتها امردان بوقايع در حصنها و خانهاي محكم نشنيدند و كيزان مغبه
 بجهت ايشان نغمه مي كند و در خزان احد خنار را از چمن برون مي كند و اسپر كند در ميان مردم مي كود
 و بزيد بقر في القصور و لا طها و البطايقة من جمع و ما رتها اماه بزيدن صوبه در قصرها و زك
 اجنای خوشگوارها شامد و فرزندان بغير از بعض اربخون بدنش او را اسپر كند بدانكه ايشان را اخبار
 مستقام ميشود از اينكه بلاها و محن انبياه و اولياء و اورجه و كراهي مي باشد چنانچه ما باغاك داشت
 پس كه محنت و مصيبت او زياد تر باشد بايد مرتبه اش بلند تر باشد و هم چنين نظر بايد كه در تيار او در

عصفا لا زدي و حله و كان له
 شفا كبري رسول الله صلى الله عليه
 صحب مع رسول الله صلى الله عليه
 و ادر مسلم فقال له من فضله
 و لعن و عبدك و اباك و عذبات
 و بغزيبك و عبدك انما رضى الله
 و لعنك مثل الحسن عليه السلام
 بعض من سبهم من النار و نكده است
 يقين يا كبري كبري كبري كبري
 مع رسول الله صلى الله عليه
 و من سبني فقد سب الله و رسوله
 سب الله اليعلى و من سبني
 انما يوم القضاة النبي عليه
 و اولاده فشدن اللامر بين يلا
 الملعون بضره عشت غنغنه
 نوم و حله و اليعلى و النبي
 عليه السلام و من سبني فقد سبني
 خويلد اللي و من سبني فقد سبني
 خويلد الاصحى لعنه الله
 و من سبني فقد سبني

فقال خادج حج جبارض المأخر
 فقال مع الاديبن فقال لنا
 اسم ما و ان بعلمها ثم كرمه
 و بان لعنله فقال لي ليلتالنت
 سعدت الارس بنبر الى طابع الفضا
 و كان اخوانا و سئل الذين يملوا
 اي منقلب يظن انهم من
 دنيا كدق ارضهم من حيث هو
 بملا الملا كذ قال ابو حفص ظا
 اصحاب من زاد عليه فالتس

